

مجله آینده

سال ششم • شماره ۹-۱۲ • آذر - اسفند ۱۳۵۹

عقاید و آراء

دکتر محمود افشار

وحدت ملی و تمامیت ارضی

در تجربیات نهایی تاریخی و مسائل مربوط به آن

"وحدت ملی" و "تمامیت ارضی" چه میباشند و برای چیست؟

وحدت ملی این است که مردم استانهای یک کشور دارای هر زبان، هر نژاد، هر مذهب و هر مسلک باشند باید همیشه و در هر حال در امور اساسی، مخصوصاً "سیاست خارجی در برابر بیگانه، متحد بوده و وطن را حفظ نمایند. در اختلافات بزرگ یا کوچکی که دارند بیگانه را دخالت ندهند و حل و فصل آنها را به خردمندان ملت خود واگذار نمایند.

"تمامیت ارضی" هم به معنای اینست که هیچگاه نباید پاره‌ای از کشور از وطن جدا شود. پس باید موجباتی که ممکن است این وحدت و این تمامیت را بمخاطره اندازد از میان برداشته و موجبات دیگری را که باعث تکمیل وحدت میشود (اگر وحدت نقائصی دارد) فراهم ساخت. چون ایرانیان به محدوده کشور خود قانع هستند و ادعائی نسبت به هیچ یک از همسایگان ندارند "تمامیت ارضی" ایران نقصی ندارد. باید به حفظ آنچه از قدیم باقی مانده است کوشید. اگر بغرض بعضی کسان سرحدائی داشته باشند، خواهی نخواهی به تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران صدمه وارد میشود، و این قابل قبول نیست.

حفظ وطن و آبادی و استقلال آن و آزادی و ترقی ملت ایران باید هدف و ایده آل همه ایرانیان باشد. سایر چیزها وسیله برای دور نماندن از این هدفهاست. دانشمندان مبنای مختلفی را برای ملیت و تحکیم وحدت ملی در نظر گرفته‌اند که اهم آنها

مذهب، زبان، نژاد، اشتراک تاریخ و غیره میباشد.

وحدت ملی در همه جا واحد و مقیاس مشترک ندارد. ما ایرانیان که از خراسان و بلوچستان تا خوزستان و کردستان و آذربایجان فرنها با هم زندگانی کرده و می‌خواهیم با هم باشیم راضی نمیشویم که یک جز بزرگ یا کوچک کشورمان تجزیه شود یا دیگران ببرند. حفظ تمامیت کشور را باید نخستین وظیفه خود بدانیم.

تکمیل وحدت هم جز به حسن تفاهم میان افراد ملت میسر نیست. حسن تفاهم در درجه اول بوسیله زبان مشترک، که همه آنرا بفهمند و با آن مکالمه و مکاتبه و مراوده داشته باشند، فراهم میشود، تعمیم زبان مشترک بوسیله تعلیمات ابتدائی عمومی و رایگان در تمام کشور، حتی در میان همه ایلات، ممکن است. تعلیمات عمومی غیر از آن چیز است که بنام "سپاهی دانش" چندی دائر بود. تعلیمات ابتدائی چند کلاسه عمومی و اجباری و رایگانی را که در کشورهای متمدن رایج است اگر در ایران هم معمول دارند همه مردم با سواد میشوند، تاریخ می‌آموزند و کتاب و مجله و روزنامه میخوانند و از افکار هم مطلع میشوند. در انتخابات انجمنهای شهری و مجلس شورای کشوری که شرکت میکنند، میتوانند از روی دانستگی و بایستگی عمل نمایند. از همه مهمتر اینکه تمام افراد مردم ایران خواهند توانست با هم صحبت کنند و بچشم غیر به هم نمی‌نگرند.

ممکن نیست که تمام مردم کشور همه زبانهای محلی را، از ترکی و کردی و لری و بلوچی و عربی و ترکمنی و غیره، بیاموزند تا بتوانند در موقع حاجت با هموطنان خود صحبت کنند. اما همه میتوانند یک زبان مشترک عمومی، که آنرا زبان ملی مینامیم، بیاموزند تا بتوانند با یکدیگر حرف بزنند. آن زبان مشترک ملی، فارسی دری میباشد که اکثریت مردم ایران بدان تکلم میکنند. اگر یک نفر اصفهانی ترکی نداند عیب نیست، اما اگر یک تبریزی فارسی نداند نقص است. وجود و لزوم یک زبان مشترک ملی نفی کننده زبانها و لهجههای محلی و مانع بقای آنها نیست، هم چنان که وجود زبانهای محلی نباید لزوم زبان ملی مشترک را نفی نماید. در هر حال، گرچه دانستن چند زبان هنراست، ولی زبان ملی و عمومی بجای آنی که گفته میشود حق تقدم دارد. دو چیز مهم اصلی، که در حکم ظرف و مظروف است، وطن و ملت است. زبان مشترک هم وسیله و آلالت ارتباط میان ملت است. وطن چیست؟ ملت کدام است؟ و زبان مشترک چه باید باشد؟

وطن

آیا "وطن" به معنی جامع کلمه، شهر، استان و محلیست که شخص در آنجا متولد شده. یا کشوریست که اینها در آن قرار دارد، و او از افراد ملتی میباشد که در آن سکونت دارند؟ نگارنده این سطور که تولدم در یزد بوده و انتسابم به ایل افشار است، و اجدادم از ترکستان یا از دشت قباچاق به ایران آمده‌اند، آیا وطنم یزد است یا ایل افشار یا ایران؟ بدیهی است که ایران وطنم و یزد زادگاهم میباشد، رابطه قدیمی ترکستان هم با من بکلی قطع شده است.

اگر کسی از یک سید ایرانی بپرسد آیا شما عرب هستید؟ خواهد گفت نه، من ایرانیم. اگر هنوز هم بعضی بزبان ترکی یا به لسان عربی حرف بزنند، آن زبانها برای ایرانیان فرعی و محلی است، چه زبان اصلی و ملی آنان فارسی دری میباشد که زبان عمومی ملت ماست. اکنون من و مانندهای من، ایرانی تمام عیار هستیم، چه اصفهانی، چه تبریزی، چه کرمانی، چه کردستانی و چه قشقایی باشیم. به این صفت و سمت در داخل و خارج کشور بوسیله شناسنامه و یا گذرنامه شناخته شده‌ایم - هر زبان و هر مذهب یا هر سابقه نژادی و مکانی داشته باشیم. یکنفر آذربایجانی یا کردستانی یا اصفهانی یا ارمنی یا یهودی یا زردشتی همان اندازه ایرانیست که یکنفر خراسانی یا بلوچ و کرمانی ایرانیند، زیرا همه وطن مشترک دارند که ایران باشد. اگر بیگانه‌ای در خارج ایران از یک نفر کرد ایرانی بپرسد وطن شما کجاست یا اهل کجا هستید، خواهد گفت: وطنم ایران است، یا ایرانی هستم. نخواهد گفت: کردم یا وطنم کردستان است. در داخل ایران اگر کسی از یک نفر کاشانی بپرسد اهل کجا هستی؟ خواهد گفت: اهل کاشان.

"وطن" به اصطلاح امروز معنی جامعتر و خاص برای خود در دنیا دارد و تنها مربوط به ایران و ایرانی نیست، وطن نزد عوام و در ادبیات قدیم به معنی محل تولد و سکونت بوده است. ایران کنونی که وطن ماست تاریخ و جغرافیا برای ما ساخته‌اند. مردمی که در این وطن مشترک (جغرافیائی تاریخی) زندگی میکنند، موظف به نگهبانی و آبادی آن میباشند، مانند افراد یک خانه که باید خانه خود را با هم حفظ کنند و اگر کسی خواست به آن تجاوز کند دفاع نمایند.

* * *

به یک نفر ایرانی میتوان گفت "وطن پرست" یا "ایران پرست"، اما نمیگویند: "کرمان پرست" یا "کردستان پرست" یا "استان پرست"، هر چند پرستش مخصوص خداوند است، و وطن پرست به معنای آن گونه پرستیدن نیست، بلکه به معنی دوست داشتن شدید وطن میباشد که اسلام هم دوست داشتن وطن را از ایمان دانسته و تاکید شده است.

تمامیت ارضی و وحدت ملی که از آنها صحبت میشود، با همبستگی و هم آهنگی اهل وطنی میسر است. این وطن مشترک باید دارای منابع ثروت زمینی و معدنی و جمعیت کافی با سواد و با استعداد باشد تا بتواند خود را اداره کند و در برابر هجومهای خارجی و فتنه‌های داخلی که بیشتر در اثر تحریکات خارجی و استعماری و استثمار صورت میگیرد مقاومت کند. اگر از خاک آن قطعاتی بریده شود به تمامیت آن صدمه میرسد و کوچک میگردد، و اگر میان مردم آن، هم آهنگی و وحدت ملی نباشد خدشه پذیر میشود و همسایه‌ها و استعمارگران کم کم آنرا میبلعند و استثمار میکنند.

همچنان که ایران به کردستان نیاز دارد کردستان هم به ایران حاجت مند است . کردستان اگر خدای نخواستہ از ایران جدا شود ظاهر آنست که همسایه های ترک و عرب ، که آنہام کرد دارند ، آنرا خواهند ربود . کرد و خراسانی یک نژاد و تقریباً دارای یک زبانند ، اما کرد و ترک و عرب بکلی از ہم متفاوتند . کردها ، آذربایجانسہارا کہ ایرانی و زبان دوم آنہا ترکیست با ترکہای همسایہ برابرنکنند .

وطن ہر ملت خاص آن ملت است ، مانند (ایران) برای ایرانیان . بعضی افراد ، یا فرقہ ہا و مسالک ، از روی عقیدہ واقعی خود یا در اثر تلفینات معرضہ میگویند (وطن خاص) چیست ؟ دنیا و کرہ زمین (وطن) ہمہ آدیباں است . این نغمہ ہا با عناوین مختلف از منابعی ناشی میشود کہ آلت دست غیرند ، و گر نہ ہر عافلی میداند کہ چنین چیزی عملی نیست و سیاہ افریقائی کہ در مرکز قارہ سیاہ زندگانی میکند بایکنفر سوئدی کہ در شمال اروپاست و ہزار کیلومتر فاصلہ دارند ہموطن نیستند . یک زمان بود کہ کلیسای عیسویت میخواست جہانگیر شود . در کشور های جہان ، حتی ایران ، کشیشہا آمدند و با مدرسہ و بیمارستان ، معلم و طبیب ، بہ نفع استعمارگران سیاسی تبلیغات کردند ، اما عدہ قلیلی را توانستند مسیحی کنند . بعضی فرقہ ہای مسیحی مانند " ادوان تیستہا " برای ترویج عقاید مہمہی مبلغین بہ نقاط مختلف دنیا فرستادند ، ولی ہمہ کوششہای آنہا بہ اندازہ شمشیر سرداران فاتح اسپانیائی در قارہ آمریکا اثر نکرد . کوششہای ادوان تیستہا در " ادون تیست " کردن مردم نتیجہ قابل ملاحظہ ای نداشت اما مدارس و بہبودستانہا کہ دائر کردند کمک بہ فرهنگ و بہداشت بود . همچنین بود وضع فرقہ های مسیحی کوچک در اروپا ، آمریکا و آسیا ، عیبی کہ در کار این فرقہ ہا بود ، این بود کہ چون از اکثریت مردم از لحاظ عقاید اجتماعی بریدہ شدہ بودند و ناراضی بودند استعمارگران کہ در ہر جادنبال پیدا کردن نقاط ضعف جامعہ ہستند تا اقلیتہا را علیہ اکثریت تحریک کنند از وجود برخی از افراد اقلیتہا برای خبرچینی استفادہ میکردند . اینست کہ اکثریت یک ملت نباید بگذارد کہ ستمی بر اقلیتہا برود تا آنہا بسوی دشمن کشایدہ نشوند و مورد بہرہ برداری قرار نگیرند .

مہمتر از ہمہ کوششہای کوچک بی اثر برای " بی وطن " کردن مردم ، کوششی است کہ پیروان کمونیسم یعنی اشتراکیون بعنوان " بین المللی " بودن ، (بی وطنی) یا (جہان وطنی) را در میان ملتہا رواج میدہند و میخواہند آنرا جای گزین وطن و ملت کنند . این گروہ تا حدی موفق ہم شدہ اند ،

وطن

دین و مسلک

حب الوطن من الایمان عامل مهم دیگری کہ در تشکیل ملت و ملیت مؤثر بودہ است دین است و این تأثیر ہنوز ہم در بعضی از کشورہا بہ قوت خود باقی است . دین اصلی را نباید با فروع آن اشتباہ کرد . مثلاً " سنی و شیعہ کہ ہر دو مسلمانند یعنی بہ یک دین معتقدند

کاتولیک و پروتستان و ارتودکس هم چون هر سه عیسویند و احدیک دین هستند . راست است که در گذشته بسبب اختلافات فرعی که شاخه‌های مختلف این ادیان باهم داشتند موجب تفرقه سیاسی و جنگ میان پیروان آنها میشد ، اما در عصر حاضر چون تعصبات دینی فروکش کرده مخالفت‌های دینی کمتر شده است ، مگر در میان اقوام جاهل - نه عاقل .

بعضی ، دین را در برابر ملیت قرار داده‌اند نه در جزو آن ، در صورتیکه این دوبا هم مخالفتی نباید داشته باشند و دین در برخی از کشورها از جمله ایران از عناصر ملیت است نه مخالف آن ، ولی اقلیت‌های مذهبی ایران داخل در ملیت ایرانی هستند . مسلک اشتراکی (کونبسم) مخالف مذهب است . بطور کلی اقلیت‌های مذهبی هم باید وطن خود را مانند اکثریت دوست بدارند . اگر دشمنی به آن حمله کند در میدان جنگ از وطن و ملت خود مانند خانه و خانواده خویش دفاع نمایند .

نکته دیگر که باید یادآور شوم ، روش متقابل اکثریت و اقلیت است . اکثریت نباید مانع اقلیت در پیروی از امور دینی خود شود . اقلیت هم باید به آداب و رسوم مذهبی اکثریت احترام گذارد . فی‌المثل در ماه رمضان که روزه خواری در ملاء عام مذموم و ممنوع است یک نفر عیسوی نباید در ملاء عام اکل و شرب کند ، زیرا بر همه بینندگان معلوم نیست که او مسلمان است یا عیسوی ، و ممکن است بعنوان روزه خواری به او صدمه‌ای برسد . پس برای حفظ جان افراد که همه طالب آن هستند باید اقلیت و اکثریت رعایت آداب و رسوم یکدیگر را بنمایند . مسلک های اجتماعی ، مانند مذهب ، در ملیت ملل تأثیر چندانی ندارد مگر گاهی بطور موقت .

عناصر دیگری که در ملیت و وحدت ملی مؤثر است تاریخ‌زندگانی ملل و آداب و رسوم مشترک آنهاست .

کسی نباید بعنوان آزادی مسلک و مذهب مروج سیاست استعماری بیگانگان یا هر چه مرج داخلی کشور گردد ،

برای اینکه کسانی نخواستند ((وطن)) و ((دین)) را دو چیز مخالف با هم جلوه دهند یا اگر از زبان فارسی در برابر زبان ترکی و عربی و کردی و غیره حمایت میشود ، تصور نکنند با آن زبانها مخالفتی دارم ، و جز حفظ ((وحدت ملی)) منظور دیگری هست ، چند کلمه بطور مقدمه مینگارم نخست آنکه گفته‌اند ، دوستی وطن از ایمان است ، یعنی هر مؤمنی باید وطنش را دوست داشته باشد ، پس وطن هم مانند دین مقدس است . مسلمان بواسطه ایمان اسلامیتش و عیسوی بسبب عیسویتش باید وطن خود را دوست داشته باشند . وطن عیسویان ایرانی ایران است نه لندن و برلن و واشنگتن . این امر کلی است . پس در این باره بیش از این بحثی نداریم . طبق نوشته مجله تایم امریکائی دهم دسامبر ۱۹۷۹ در حدود شصت درصد جمعیت عراق شیعه و چند درصد

هم کرد و مخالف دولت عراق هستند. ولی چون حکومت در دست اقلیت عرب سنی است اکنون حزب افراطی عرب بعضی آنرا میگرداند، یعنی مسلک بر مذهب غلبه دارد. اما مسلک را زود تر از دین میتوان عوض کرد . . .

در پایان این مبحث چند کلمه از زبان پاپ اعظم حی و حاضر که یک نفر لهستانیست بنام ((ژان پل دوم)) و بر چند صد ملیون کاتولیک از ملل متنوعه دنیا خلافت و پیشوائی دارد خطاب به هموطنان لهستانی خود که قصد دارد بزودی بدیدن آنها و وطنش لهستان برود، نقل می کنم. در ابلاغ خود از اهمیت ((عشق وطن)) که گوید ما را متحد کرده است و باید متحد کند علی رغم هر اختلافی که باشد، نظر میدهد و توضیح میکند که (این عشق وطن هیچ ارتباطی با شوینیسیم یعنی افراطی بودن در ملیت ندارد). همچنین از قول پاپ نقل شده است:

((اگر شوروی تصمیم حمله به وطن متشنج پاپ را بگیرد وی به لهستان خواهد رفت تا در کنار افراد کشورش باشد . . . پاپ قصد خود را به شورویهارسانیده است.))

در خاتمه بیفزایم که خوبی و بدی هموطنان و اختلافاتی که ممکن است میان آنان باشد میتواند علاقه افراد را به میهن بیش و کم نماید، ولی از میان نمیبرد، وطن دوستی یک حس طبیعی است که شاید بتوان آنرا برحسبهای پنجگانه افزود. هر قدر برزبائیهای وطن چه مادی و مصنوعی مانند آبادانی، و چه معنوی، مانند ادبیات، افزوده شود علاقه مردم به وطن بیشتر می گردد. همچنین است اختلافاتی که از حیث زبان، لهجه، و لباس و دیگر تفاوتهای اصلاح شدنی که در بخشهای مختلف کشور وجود دارد وقتی کاسته شود وحدت ملی که اساس قدرت دولت و موجب بقای ملت بمعنی سیاسی کلمه است کاملتر میگردد.

سلطان محمود غزنوی که سنی متعصبی بود چون شهرری را گرفت بسیاری از اهل آنجا را که شیعه و به اصطلاح آنروز رافضی بودند بکشت. فرخی سیستانی که سنی متعصب بود ویرا به این کار نکوهیده با اشعار خود تشویق کرد. ناصر خسرو علوی که اسماعیلی یعنی شعبه ای از شیعه بود شاه و شاعر را در اشعار خود مذمت کرد. چنین فرمود:

ای شعر فروشان خراسان بشناسید
این ژرف سخنها را گرسعرائید
خواهم که بدانم که مرین بیخردان را
طاعت ز چه معنی وز بهر چه سرائید
آنرا که بپایدش ستودن بنکوهید
وانرا که نکوهیدن باید بستائید

ملت - دولت، ملیت و ملی

خلق - امت - قوم - قبیله - طایفه - ایل - مردم . . .

ملت عبارت است از خلق و مردم بومی مرکب از اکثریت و اقلیت دینی که در یک کشور آزاد و مستقل که وطن آنهاست زندگانی میکنند و دولت واحد دارند، مانند آلمان و اطریش یا اینکه

یک‌زبان و یک‌نژاد دارند ، چون دو دولت هستند ، دولت میباشند . اما کانتن‌های سویس با اینکه دو مذهب و سه زبان عمده دارند ولی در یک دولت جمع هستند ، یک ملت میباشند ، کسی نمیگوید : ملت ژنو یا ملت زوریخ ، زیرا مردم هر دو ناحیه ملت سویس هستند .

همچنین است وضع ایران و افغانستان که با همه سوابق یگانگی تاریخی و ادبی که داشتند ، چون اکنون دو دولت مستقل و جدا از یکدیگر تشکیل داده‌اند ، دو ملت جداگانه هستند .

یک قاعده کلی اساسی وجود ندارد تا بر طبق آن همه ملت‌ها ، ملیت‌ها و دولت‌ها تشکیل بیابند . آنچه در حقوق اساسی ، اداری و بین‌المللی برای وجود آمدن دولتی شرط شده ، عبارت است از سه چیز اصلی : یک کشور ، یک جمعیت کافی ((ملت)) و یک ((حکومت)) که آنها را اداره کند و از تعرضات حفظ نماید . اگر یکی از آن سه چیز بطور دائم از دست برود کار آن دولت مختل و متزلزل می‌شود .

زبان ، نژاد ، مذهب ، مسلک ، سوابق تاریخی و اقتصاد و غیره در درجه دوم و سوم اهمیت قرار دارد ، ولی هر یک در جای خود مؤثر است . هر جا دولت مستقل آزادی ملی وجود داشته باشد منطبق با ملت است . اگر دولتی خارجی بر کشوری غاصبانه مسلط شود نمیتواند خود را منطبق با ملت آن کشور بدانند .

کلمه خلق را امروز در دو معنی بکار می‌برند : یکی ، بمعنی عمومی که جامعیت دارد ، مانند ((خلق عالم)) و ((خلق ایران)) که شامل مردم جهان و همه ساکنان ایران میشود . گاهی می‌شنویم که می‌گویند ((خلق بلوچ)) بجای ((مردم بلوچستان)) یا ((ملت و ملیت کرد)) بجای ((اهل کردستان)) یا ((امت ایران)) بجای ((ملت ایران)) و امثال آنها . آیا اینها درست است ؟ نه . وقتی در ایران می‌گویند ((خلق کردستان)) یا ((خلق بلوچستان)) یا ((خلق آذربایجان)) و از آنها جمع مینهند و می‌گویند ((ملت‌های ایران)) بجای ((ملت ایران)) و ((خلق‌های ایران)) بجای ((خلق ایران)) منظورشان از کلمه خلق ((ملت)) است . یعنی ((ملت کردستان)) و ((ملت بلوچستان)) ، در صورتی که ملت ایران ، یک خلق و ایرانی یک ملیت است ، هر نژاد و هر زبان و هر مذهبی افراد آن داشته‌باشند . پس ، گفتن ((خلق‌های ایران)) یا ((ملت‌های ایران)) یا ((ملیت‌های ایرانی)) خطا و نادرست است . میتوان گفت : اقوام یا طوایف یا قبایل ، یا اهل ، یا مردم ، یا خلق یا ملت ایران عبارتند از لرها ، کردها ، خراسانی‌ها ، فارسی‌ها ، آذربایجانیها و غیره که هر یک از این دسته‌ها یک قوم از اقوام ملت یا خلق ایران است ، نه خلقها و ملت‌های کرد و آذربایجانی و خراسانی و طهرانی . ((خلق ایران)) همان معنی ملت ایران را میدهد . اهل کرمان و گیلان و کردستان و غیره مردم این استانها هستند نه ملت یا خلق آنها . در ایران ، مایک ((مسئله ملی)) داریم و آن ((مسئله ملی ایران)) است ، نه ((مسئله ملی کرد)) و نه ((مسئله ملی آذربایجان)) و نه ((مسئله ملی اصفهان)) و غیره . کتابچه چاپ شده‌ی

دیدم که عنوانش را ((آذربایجان و مسئله ملی)) گذاشته‌اند و مقصود نویسنده آن که از فحوای مندرجاتش برمی‌آید ((مسئله ملی آذربایجان)) است که درست نیست.

هر کدام از این کلمات و اصطلاحات مورد استعمال خاص دارد. میشود گفت خلق عالم ولی نمیگویند ملت عالم، بلکه گفته میشود ملل عالم. باید گفت قوم بلوچ، ملت بلوچ غلط است. کرد و لر و سیستانی اقوام ایرانند نه ملل ایران، خلق ایرانند نه خلقهای ایران. بعضی میخواهند کلماتی را رندانه مطابق عقاید و مقاصد خود بکار برند و استفاده‌ی سیاسی که منظورشان است بکنند.

در برابر کلمه ((پان ایرانیسم)) که معنی متحد بودن همه ایرانیان در محدوده ایران کنونی میباشد، نمیخواهیم یک ((پان کردیسم))، ((پان مازندرانیسم))، ((پان اصفهانیسم)) و امثال آنها درست شود که همه اینها بیک اندازه نامربوط و نایاب و نارواست. کرد ها از لحاظ ایرانیت و ملیت ایرانی با دیگر ایرانیان فرقی ندارند که امتیازاتی خاص خود خواسته باشند، هر چه هر یک از استانها از دولت و ملت میخواهد باید برای همه باشد.

مانمیخواهیم با این عنوانها، به تحریک اجانب، یک افغانستان دیگری که اکنون در آتش جنگ داخلی و برادر کشی میسوزد در مغرب کشور بسازند. باید خوزستانها، کردستانها و آذربایجانها که عمدهٔ مرزداران غربی ایران هستند با دیگر ایرانیان دست بدست هم داده کشور را با هم نجات دهند.

این اوخر گاهی کلمه ((امت)) بجای ((ملت)) استعمال شده است.

قبل از مشروطیت کلمه ((ملت)) در ایران و ادبیات آن به ((مذهب)) اطلاق میشد. از گفتن ملت یهود و ملت زردشتی پیروان موسی و زردشت را اراده میکردند. حتی قانون انتخابات که در صدر مشروطیت نوشته شده بود بجای ((اقلیتهای مذهبی)) زردشتی و یهودی و عیسوی، بعبادت، زمان و قلم، این اصطلاح قدیمی را نوشته بودند: ((اقلیتهای ملی زردشتی ۱۰۰۰۰))، این نادرستی را من ضمن مقالاتی قبلاً تذکر داده‌ام. هنگام تشکیل مجلس خبرگان نامه‌ای به آن مجلس نوشته‌ام و تقاضا کردم که این اصطلاح را در قانون اساسی جدید اصلاح کنند، و کردند.

((امت)) بمعنی پیروان یک مذهب است، در صورتی که ((ملت)) در حال حاضر در زبان دری کنونی شامل افراد یک جامعه که احیاناً تشکیل دولتی داده اند میباشد، باید گفت ((امت-مسلمان)) و ((ملت ایران)). اگر گفته شود (ملت ایران) شامل تمام ایرانیان میشود که دارای ادیان و مذاهب و زبانهای مختلف هستند، اما همگی وطن مشترکی که ایران است دارند. اگر گفته شود ((امت ایران))، چون در کلمه ((امت)) معنای مذهبی خفته است نمیتوان شامل زردشتیان، یهودیان و عیسویان گردد، در حالی که زردشتی و یهودی و عیسوی، آحادی از افراد ملت ایرانند، ولی داخل در ((امت مسلمان ایران)) نیستند، آنها امت دین خودشان میباشند، و از این جهت با هم کیشان خود در خارج از ایران شریک میباشند. در ایران هم وقتی

گفته شود ((امت مسلمان)) ، شامل همه مسلمانهای دنیا میشود مگر بگوئیم ((امت مسلمان ایران)) همچنان که میتوان گفت ((امت عیسوی ایرانی)) . هیچ کس نمیگوید امت انگلیس یا امت روس بجای ملت انگلیس و ملت روس افراد یک وطن هم ((ملت)) آن کشورند و هم اتباع دولت آنند و هم ((امت)) یک مذهب . ایرانیان مسلمان ، ملت ایرانند و امت مسلمان . عیسویان ایران هم ملت ایرانند و هم امت عیسی .

بنظر میرسد که مرحوم مطهری هم در کتاب ((خدمات متقابل اسلام و ایران)) (ص ۳۸) ((ملت و امت)) را دو چیز مختلف دانسته ، آنجا که گفته است ((کسانی که در تاریخ جنبشهای آزادی بخش مطالعه میکنند میدانند که اساس رهایی بخش ملتها و امتهای برایین است که...)) اگر این دو کلمه را به یک معنی میدانست آوردن یکی از آنها کافی بود .

((ناسیونالیسم)) در سطور بالا معلوم گردید که ((وطن)) چیست و کلمه

((ملت دوستی)) در حال حاضر به چه اطلاق میشود . کلمه

((ملیت)) هم که از لفظ ملت ریشه گرفته است بمعنی

نسبتی میباشد که یک فرد به ملت خود دارد . از این

کلمات ، الفاظ دیگر مانند (ملی) ، (ملت گرائی) ، (ملت ستائی) ، (ملت پرستی) ، (ملیت

دوستی) ، (ملیت پرستی) ، (ملت خواهی) همه بجای کلمه ((ناسیونالیسم)) فرنگی و به تقلید خارجیها ساخته شده است .

حقوق دان فرزانه دکتر کریم سنجابی طی مقاله ای در جریده "پیام جنبه ملی" درباره ملت و ملیت بیانی دارد که خلاصه آنرا نقل مینمایم :

((... کوشش برای از بین بردن فرهنگ ایران و همه آثار ملیت ایرانی میشود . بجای مظاهر ایرانی و ایرانیت عربیت تظاهر میکند... در تحولات اجتماعی قرن اخیر تاریخ کشور ایران کلمه ملی به معنای امر ناشی از ملت و مربوط به ملت بکار رفته است و مترادف است با کلمه مردمی... مقصود از نهضت و یا جنبش ملی کشورها بهیچ وجه نهضت یک ملت در برابر ملت دیگر و یا جدا از ملت دیگر نبود . مقصود از نهضت و یا جنبش ملی یک سرزمین نهضت و جنبش یک ملت یعنی مردم یک سرزمین در برابر قوای اهریمنی استعمار بود... لفظ ملی و عنوان ملی گرائی و اصطلاح ملیت در تاریخ تحولات اجتماعی یکصد سال اخیر بنحو اطلاق بعنوان امر ناشی از مردم این سرزمین که ملت ایران نامیده شده بکار رفته و عمومیت یافته است و کلمه ملی بمعنای تفوق یک ملت بر ملل دیگر هیچگاه در نهضت ملی ایران راهی نداشته است...))

بعضی خواسته اند ((ملت دوستی)) و ((ملیت گرائی)) را مخالف ((اسلامیت)) جلوه

دهند ، باینکه در ایران مکمل یکدیگرند ، لازم دانستم که از کتاب ((خدمات متقابل

اسلام و ایران)) تألیف شادروان استاد مرتضی مطهری سطری چند در این مقوله نقل کنم .

مرحوم مطهری روحانی خوش فکر و نویسنده تیز هوشی بود ، در مقدمه چاپ اول کتاب مینویسد :

((در حدود ۹۸ درصد از ما مردم ایران، طبق آمار منتشره مسلمانیم، ما مسلمانان ایرانی به اسلام به حکم اینکه مذهب ماست ایمان و اعتقاد داریم، و به ایران به حکم اینکه مبین ماست مهر می‌ورزیم... مسائل مشترک اسلام و ایران هم برای اسلام افتخار آمیز است، هم برای ایران...))

زیر عنوان ((ملت پرستی در عصر حاضر)) در صفحه ۵۳ مینویسد: ((مسئله‌ی قومیت و ملیت پرستی در کشورهای عربی نیز روز بروز بالا می‌گیرد، بطوری که گروه بی‌شماری از مردم این کشورها با آنکه مسلمان هستند با تعصب خاصی تنها به جنبه‌ی عربیت خود تکیه می‌کنند، و این خود همچنان که میدانیم نوعی مبارزه است با مقیاس‌های وسیع اسلامی که تنها به جنبه‌های انسانی و معنوی متکی است. نیز همانطور که میدانیم زبان‌کار در درجه اول متوجه خودشان گردیده است و با آنهمه کثرت جمعیت و مصالح جنگی نتوانسته‌اند با اسرائیلی‌ها برابری نمایند... در قوم یهود همیشه نژاد پر مذهب غلبه داشته و دارد... در سال گذشته (۱۳۸۷ ق) که به حج مشرف شدیم در متمرکز رابطه العالم الاسلامی یکی از دانشمندان عرب سخنرانی بلیفی کرد و در ضمن سخنرانی فریاد زد: «والله لم یدخل الاسلام المعركة قط - به خدا قسم که در این مبارزه اصولاً پای اسلام داخل نشده بود، اسلام هرگز وارد معرکه نشد، اسلام نبود که با اسرائیل می‌جنگید، عربیسم بود که با صهیونیسم می‌جنگید...))

در مورد روابط ایران و عرب باید گفت که جنبش وطنی و ملی ایرانیان بنام ((شعوبی)) از نوع دیگر غیر از جنبش‌های عربی و عبری است. اینها جنبه تهجاسمی داشته یا دارد و جنبش ایرانی جنبه تدافعی داشته و دارد. از کتاب دکتر شریعتی نقل می‌کنم:

((ملیت و مذهب دو مقوله جدا هستند، نه با هم مترادف، نه با هم متضاد. ایرانیها، در برابر امپریالیسم عرب بنام خلافت، مقاومت می‌کردند... بهمان میزان که اسلام را در برابر ملیت ایران می‌نهادند، آنرا با عربیت در می‌آمیختند و از این طریق نوعی ((عرب زدگی)) پدید آمد که نه تنها آفتش دامن ایران را گرفت، بلکه اسلام را نیز آلوده ساخت، و کدام آلودگی برتر از این که اسلام از روح محمد و علی دور شود و روحیه ابوسفیان (جد بنی امیه) و عباس (جد بنی عباس) را بیابد، و آنچه را خدائی بود و توحیدی، یعنی انسانی، عربی شود و قریشی. (شعوبیه) روشن فکران آزاد اندیش ایرانی بودند که پیش از همه و روشن تر و قاطع تر از همه ((اصل بازگشت به خویش)) را بصورت شعار نهضت فکری خویش اعلام نمودند. این نهضت که از سوی عناصر فکری و نویسندگان و هنرمندان و شعرا برانگیخته شد بزرگترین مقاومت آگاهانه در برابر سیاست بنی امیه بود که بر اساس نفی و حتی تحقیر ایرانیان و برتری جوئی عنصر عرب استوار بود و در حقیقت ادامه همان روح (جاهلی) بود که در (قریش) - در شاخه اموی آن - از پیش از اسلام وجود داشت و اکنون ابعاد گسترده تر و قدرت و خشونت بیشتر یافته بود. نهضت شعوبیه در برابر سیاست دستگاه خلافت اموی که برای توجیه حاکمیت و ((فضیلت)) عرب بر ایرانیان پوششی دروغین از اسلام برتن کرده بود هوشیارانه ترین تکیه گاه و شعار را انتخاب کرده بود. اول، اصل (تفکیک اسلام از عرب) بود که بعدها بصورت اصل مشترک همه نهضت‌های ایرانی درآمد. دوم، اصل (اثبات اصالت ملیت) بود که از متن صریح قرآن استنباط کرده بود که:

(یا ایها الناس، انا خلقناکم من ذکروا نشی، و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا، ان اکرمکم عند الله اتقیکم)... بر این اساس نام نهضت خویش را نهضت (شعوبی) گذارده بودند تا در برابر سیاست خلافت، ناسیونالیسم ایرانی خویش را پایگاهی قرآنی داده باشند... کم کم نهضت بسوی اثبات فضیلت نژاد ایرانی و حقارت نژاد عرب میل کرد... ((در مورد عرب و یهود باید گفت: آری جنگ، میان امت اسلام و امت موسی نیست، بلکه میان ملل عرب (پان عربیسم) یعنی (اتحاد عرب) و صهیونیسم و دولت اسرائیل است. عرب و یهود اگر در اصل از نظر نژاد و زبان برادر نباشند عموزاده یا خالوزاده هستند، زیرا هر دو سامی هستند و بحضرت ابراهیم منتسب میشوند. زبانهای عبری و عربی هم بقدری بهم مانده است که خویشاوندی نزدیک آنها را می‌رساند.

مهندس مهدی بازرگان تبریزی در جریده کیهان بیست و سوم شهریور ۱۳۵۹ طی مقاله‌ای، زیر عنوان نهضت ضد ایران، به اختصار چنین مینگارد: ((... ملی‌گرائی و حتی ملی بودن و ملیت در ردیف ضد انقلاب و ضد اسلام درآمده... چینی مملکت شده که علاقه‌مندی به ایران و دفاع از حقوق و حیثیت ملت و از استقلال و اعتلای مملکت که همان ملی بودن است مخالفت با خداپرستی دارد و منافعی با جنبه جهانی عام اسلام است... دفاع از خاک وطن و از هموطنان نه تنها گناه نیست بلکه بخاطر آن جهاد واجب شده است... پس نباید ملت‌پروری و ایران دوستی را از مسلمانی جدا کنیم و اسلام را ضد ایران دانسته خود و برانگیزی نمائیم... انکار ملیت و تکفیر ایران دوستی جز دیگری از نهضت ضد ایران و برنامه خود و برانگیزی و ضد انقلاب است...))

چون در این گفتار از ملیت و ناسیونالیسم سخن میرود باز مختصری درباره آن از قول استاد مطهری می‌آورم.

شادروان استاد مطهری در کتاب ((خدمات متقابل اسلام و ایران)) بارها این کلمات را با شکلهای مختلف آورده است که برخی از آنها را که یادداشت کرده‌ام نقل میکنم: در صفحه ۱۷ چنین مینگارد ((... یکی از مسائل و شاید یکی از اساسی‌ترین آنها مسئله ملیت خواهی و (ناسیونالیسم و عناصر سازنده و حدود و شعور آنست...)) در صفحه ۱۹: ((ناسیونالیسم یا ((ملت‌گرائی))، در اندیشه واضعان غربیست، یعنی مردمی را که در قالب مرزهای جغرافیایی معین، نژاد و سابقه تاریخی و زبان و فرهنگ و سنن واحد گردآمده‌اند...))

در صفحه ۲۱: ((از انتهای جنگ جهانی دوم به بعد (ناسیونالیسم) و ((ملت ستائی)) کشورهای اروپائی، لاقلاً در سطح منافع اقتصادی و استعماری و تا حدودی در زمینه‌های اجتماعی، جای خود را به اتحاد و منطقه‌گرائی داده است)) در صفحه ۵۰ زیر عنوان ملت پرستی، گوید: ((حقیقت اینست که مسئله ((ملت پرستی)) در عصر حاضر برای جهان اسلام مشکل بزرگی بوجود آورده است...))

مرحوم مطهری در کتاب خود در صفحه ۶۲ زیر عنوان ناسیونالیسم مینگارد: ((گرایش به جنبه‌های قومی و ملی در زبانهای اروپائی ((ناسیونالیسم)) خوانده میشود که برخی از دانشمندان فارسی زبان آنرا ((ملت پرستی)) ترجمه کرده‌اند... ناسیونالیسم را نباید بطور کلی محکوم کرد. ناسیونالیسم اگر تنها جنبه مثبت داشته باشد، یعنی موجب همبستگی بیشتر، روابط حسنه بیشتر، و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود ضد عقل و منطق نیست و از نظر اسلام مذموم نمیشود... ناسیونالیسم آنگاه عقلاً محکوم است که جنبه منفی به خود میگیرد. یعنی افراد را تحت عنوانهای مختلف از یکدیگر جدا میکند و روابط خصمانه میان آنها بوجود می‌آورد... نقطه مقابل ناسیونالیسم، ((انتر ناسیونالیسم)) است که قضا را با مقیاس جهانی مینگرد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم میکند، ولی اسلام همه احساسات ناسیونالیستی را محکوم نمیکند. احساسات منفی ناسیونالیستی را محکوم میکند، نه احساسات مثبت را...))

اسلامیت ایرانیست عربیت

هنوز هم مانند زمان معاویه و خلفای دیگر اموی بعضی از عربها به عربیت خود بیشتر تکیه دارند تا به اسلامیت. هیچ یک از دولتهای عربی کلمه اسلامی راضیمه عنوان دولت خود ننموده است.

اکثریت عربها سنی هستند و اکثریت ایرانیها شیعه. چون چنین است، لازم می‌باشد که باز از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران شمه‌ای در مورد شیعه و سنی نقل نمایم. عربها

بماکنیه میوزند چون نتوانستند لسان عربی را به ایران تحمیل نمایند، و فارسی را بکلی از میان بردارند. در هر حال در ایران باید بدانند که اسلامیت غیر از عربیت است. ایرانیت هم غیر از عربیت است. ما ایرانیان مسلمانیم اما عرب نیستیم. زبان ما با کلمات زیادی از لسان عربی آمیخته ولی عربی نیست. زبان عربی، یعنی لسان قرآن، برای ما مذهبی است نه زبان ملی، همان گونه که برای مسیحیان هم اکنون لاتین زبان مذهبی میباشد.

در مورد زبان فارسی در صفحه ۱۱۱ و بعد مینویسد: ((اصولا) در مذهب اسلام مسئله زبان مطرح نیست. ایرانیان هرگز در مخیله شان خطور نمی کرد که تکلم و احیای زبان فارسی مخالف اصول اسلام است.

اگر احیای زبان فارسی بخاطر مبارزه با اسلام بود چرا ایرانیان در احیای لغت عربی، قواعد زبان عربی، صرف و نحو عربی، معانی و بیان بدیع و فصاحت و بلاغت زبان عربی کوشش نمودند؟ هرگز اعراب بقدر ایرانیان به زبان عربی خدمت نکرده اند... زبان عربی زبان دین است نه زبان ملتها (ص ۱۱۳) در تواریخ نقل شده است که حضرت امیر (ع) گاهی به فارسی تکلم میکردند (ص ۱۱۴) " حال هم همین طور است ما که میخواهیم زبان فارسی در ایران عمومیت داشته باشد برای حفظ وحدت ملی و تمامیت ایران است. نظر خاص دیگری نداریم.

درباره شیعیان و سنیان ایرانی مرحوم مطهری از صفحه ۱۲۵ بعد - زیر عنوان ((مذهب تشیع)) چنین مینگارد:

شیعه و سنی

((ایرانیان از قدیم الایام که اسلام اختیار کردند، بیش از اقوام و ملل دیگر نسبت به خاندان نبوت علاقه و ارادت نشان دادند... اختلاف اساسی بین شیعه و سنی آن است که ما حضرت علی را خلیفه اول میدانیم، در حالی که سنیان ایشان را خلیفه چهارم می شمارند...))

نه شیعیان اولیه ایرانی بودند (به استثناء سلمان) نه اکثریت ایرانیان مسلمان، شیعه شدند، بلکه در صدر اسلام اکثر علمای ایرانی نژاد در تفسیر، با حدیث، یا کلام، یا ادب، سنی بودند و بعضی از آنها تعصب شدیدی علیه شیعه داشتند و این جریان تا قبل از صفویه ادامه داشت. تا زمان صفویه اکثر بلاد ایران سنی بود. در زمان خلفای اموی که سب علی (ع) در منا بر رایج شده بود، مردم ایران نیز تحت تاثیر تبلیغات سوء امویها قرار گرفته و اغفال شده بودند و این برنامه شیعی را اجرا میکردند، حتی گفته میشود که پس از آنکه عمر بن عبدالعزیز این کار را فداغ کرد بعضی از شهرستانهای ایران مقاومت کردند. اکابر علمای تسنن را تا قبل از صفویه ایرانیان تشکیل میدهند، اعم از مفسر، فقیه، محدث، متکلم، فیلسوف، ادیب، لغوی و غیره.

ابوحنیفه که بزرگترین فقیه اهل تسنن است و امام اعظم خوانده میشود یک ایرانی است. بخاری که بزرگترین محدث اهل تسنن است و کتاب معروف او بزرگترین کتاب حدیث اهل تسنن است ایرانیست. همچنین است سیبویه از ادبا، و جوهری و فیروزآبادی از لغویون، و ز مشخری از مفسرین، و واصل بن عطاء از متکلمین - اکثریت علمای ایرانی و اکثریت توده مردم ایران تا قبل از صفویه سنی بوده اند... چیزی که در میان علمای مسلمین وجود نداشته تعصبات ملی است داستانی شنیدم از کتب فقه در این مورد نقل میشود که از طرفی تعصبات شدید عرب نسبت به غیر عرب حکایت میکند و از طرف دیگر نمونه ای از پیروزی عجیب اسلام است بر تعصبات مینویسد: سلمان فارسی دختر عمر را خواستگاری کرد، عمر با اینکه از بعضی تعصبات خالص نبود، بحکم اینکه اسلام آن چیزها را الفاکرده پذیرفت. عبدالله پسر عمر روی همان تعصبات عربی ناراحت شد، اما در مقابل اراده پدر چاره ای نداشت، دست به دامن (عمرو) بن العاص

شد. (عمرو) گفت چاره این کار با من است. یکروز (عمرو) عاص با سلمان روبرو شد و گفت تبریک عرض میکنم، شنیده‌ام میخواهی به دامادی خلیفه مفتخر بشوی. سلمان گفت اگر بناست این کار برای من افتخار شمرده شود پس من نمیکنم و انصراف خود را اعلام کرد (ص ۱۳۵).

معاویه در نامه معروفی که برای زبید بن ابیه‌والی عراق فرستاد، نوشت: مراقب ایرانیان مسلمان باش، هرگز آنها را با عرب همپایه قرار مده، عرب حق دارد از آنها زن بگیرد و آنها حق ندارند از عرب زن بگیرند، عرب از آنها ارث ببرد و آنها از عرب ارث نبرند. حتی - الامکان حقوق به آنها کمتر داده شود، کارهای پست به آنها واگذار (ص ۱۳۷) کتاب خدمات - متقابل ...)

زبان عمومی ملی و زبانهای خصوصی محلی

وحدت ملی مایک نقص عمده دارد و آن تعدد زبانهای خصوصی محلی میباشد که با تعمیم زبان عمومی ملی که زبان دری (فارسی) میباشد در تمام زوایای کشور، در مدت چند دهه سال، قابل رفع است. باید دبستانهای چندکلاسه در سراسر کشور مخصوصاً "استانهای غربی و جنوبی و یابودجه کافی گشوده شود. این هزینه بر کلیه هزینه های غیر ضروری پیشی دارد شادروان سیداحمد کسروی تبریزی در شماره ۱۶۰ روزنامه پرچم (مرداد ۱۳۲۱) در مورد زبان ترکی چنین مینگارد:

((زبان ترکی در آذربایجان در نتیجه حوادث انتشار یافته. همین دوزبانی میان آذربایجان و دیگر شهرهای ایران همیشه عنوان به ماجراجویان داده و میدهد که هر زمان فرصتی بدست آورند نغمه جدائی آذربایجان را بنوازند و تهرانی و تبریزی را بهم دشمن گردانند و این خود زبان کوچکی نیست و مایاید زمینه آنرا از میان بر داریم و هر کسی که در آذربایجان باشد باید در این باره با ما هم آواز و همراه شود))

آقای دکتر جواد هیئت، یک آذربایجانی دیگر، در روزنامه اطلاعات (۵۷/۱۲/۲۲) چنین مینویسد: ((زبان فارسی دری که بوسیله سلسله‌های ترک‌زبان از شمال خراسان بنام ایران شیوع داده شده باید بعنوان زبان رسمی کشور بیش از پیش تعلیم و تعمیم داده شود تا اینکه در آینده نزدیک زبان فراگیر و وسیله تفاهم همه هم‌میهنان ایرانی گردد، ولی زبانهای محلی مانند ترکی و کردی و عربی و بلوچی نباید ممنوع و منسوخ گردد ...))

با هر دو نظریه ایشان موافقم. اما اینکه نوشته‌اند فارسی بوسیله سلسله‌های ترک‌زبان بنام ایران شیوع داده شد)) در این بیان مختصر اختلافی وجود دارد. راست است که در عصر سلطان محمود غزنوی و پادشاهان سلجوقی و غیره شاعران تشویق میشدند اما شیوع آن بعلمت این بود که زبان دری در میان تمام زبانهای آسیای میانه، از ترکی و آذری و غیره برتری ذاتی داشت یعنی استعداد بیشتر برای شعر و ادب داشت بنحوی که در شرق و غرب ایران، به هند و عثمانی هم رسوخ یافت. شاعران فارسی‌گو بودند که این زبان را در ایران و خارج ایران رواج دادند تا آنجا که پادشاهان تیموری ترک‌زبان هند و سلاطین سلجوقی آسیای صغیر و عثمانی به این زبان شعر میگفتند و شاعران فارسی زبان را با دادن صله تشویق میکردند.

علامه شادروان محمد قزوینی در پایان نامه‌ای که از پاریس سالهای پیش به نگارنده نوشته بود، و در صفحه ۲۷۲ جلد چهارم مجله آینده زیر عنوان ((بعقیده قزوینی، زوال زبان فارسی یعنی زوال ملت ایران)) چاپ شده است، نوشته‌اند آقای مهندس ناطق را، در ارتباط حیاتی میان ملت و ملیت ایرانیان زبان فارسی دری، قبلاً "تاءعید کرده است. در حفظ و حمایت از زبان دری چنین مرقوم داشته است: ((... هر چه از دستتان بر می‌آید جهاد فی سبیل الله در این راه بفرمائید که فی الواقع حسانتان از جهاد با کفار حربی هزار درجه بالاتر است و اینرا حقیقت میگویم نه مبالغه شاعرانه، چه کفار حربی منتهی چندین هزار آدم میکشند ولی ملت را که از

میان نمیبرند ولی این آفت بر زبان فارسی اگر دوام کند طولی نمی کشد که اصل ملت ایران مثل هزاران ملل تاریخی دیگر از میان رفته جزو ملل دیگر و مستهلک در اقوام دیگر میشوند چه خود سرکار از همه بهتر میدانید که از میان رفتن ملل معنیش این نیست که تمام آنها را دانه و رچین قتل عام کنند بلکه معنی آن است که بواسطه از دست رفتن عوامل ملیت از زبان و مذهب و عادت و منقولات و افسانه ها خود آن ملت مستهلک در ملل دیگر میشود (۰۰۰))

باید همه وطن پرستان و ملت دوستان در حفظ و تعمیم این زبان در تمام کشور بکوشند . باید همه ایرانیان اعم از تبریزی ، تهرانی ، خراسانی و غیره همان گونه که ایران وطن خود را دوست میدارند و بدان افتخار میکنند زبان ملی خود فارسی دری را هم دوست بدارند و بدان بنازند چونکه از عناصر ملیت آنهاست

زبان مشترک ملی کدام و برای چه منظور است ؟ من اگر تعمیم زبان فارسی را بوسیله سواد آموزی عمومی در تمام کشور لازم میدانم ، تعصب و نظر خاصی به این زبان ، چون فعلا " زبان مادری من است ، از نظر سیاسی ندارم . هر یک از زبانهای دیگر ایرانی را اگر گویش اکثریت بود ، برای تعلیم بجای آن میپذیرفتم و کوشش می کردم . حرف نگارنده اینست که یک زبانی باید در کشور وجود داشته باشد که همه مردم از کوچک و بزرگ آنرا بفهمند و بتوانند ، بوسیله آن با هم مکالمه و مکاتبه کنند و کتب و مجلات و جرائد را در آن زبان بخوانند تا از افکار هم آگاه گردند . زبان فقط یک وسیله است . هدف نیست . یک زبان مشترک عمومی برای حسن تفاهم میان مردم یک کشور لازم است . زبانهای محلی رانفی و نهی نباید کرد . همزیستی زبان ملی و عمومی و زبانهای خصوصی محلی مانع هم نیستند . در اینکه زبان دری فارسی در میان دیگر زبانهای رایج در ایران اکثریت و مرجعیت و ادبیت بیشتر یافته و عمومی تر و رسمی و از عناصر درجه اول ملیت ایران شده است ، شک نیست . اگر یکی از گویشهای ایرانی (کردی یا لری یا گیلکی) این مقامها را پیدا کرده بود آنرا انتخاب میکردیم . مقصود آنکه تعصب بر سر زبان مورد ندارد . باید دید چگونه بهتر میتوان رفع احتیاج عمومی و ملی نموده توضیح دیگر آنکه ترویج و تعمیم زبان ملی بمعنی از میان برداشتن زبانها و لهجه های محلی نیست ، اما عمومیت یک زبان مشترک از ضروریات زندگی اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی یک ملت زنده است . ما ایرانی هستیم نه ترک و عرب و باید بزبان ایرانی صحبت کنیم . زبانهای ترکی و عربی زبانهای ملی ملت های دیگر میباشد که از خارج به این کشور وارد شده و تا وقتی که مردم محل بخواهند بعنوان زبان دوم به آن تکلم کنند اشکالی ندارد ، اما هیچگاه نباید جای زبان اصلی و ملی مشترک یعنی فارسی دری را بگیرد . هزار سال پیش ، رودکی شاعر ملی ایران مفتخرانه در بیستی ، خطاب به امیر سامانی که فارسی زبان بوده و با اشاره به دو تن از شعرا و فصیحای بزرگ عرب ، فرموده :

جز به زبان امیر گفت نیارم

ملت ایران باید بداند که زبان دری و فرهنگ ایران زمین اساس ملیت و افتخار او را

در جهان تشکیل میدهد .

توضیحات زیر هم درباره زبان باید داده شود :

نخست آنکه وقتی از لسان عربی در این کتاب صحبت میکنم آن قسمت از زبان عرب نیست که زبان قرآن است و برای ما مسلمانان ایران جنبه مذهبی دارد ، بلکه زبان تکلمی عادی میباشد که عراقیهای عرب بدان متکلمند و میخواهند به منظورهای سیاسی و استعماری خود و دیگران در استان خوزستان رواج دهند . مناسفانه ، همسایه‌های شمالی و غربی ایران هم بهمین بهانه همزبانی با آذربایجان و خوزستان گاهی بعضی کسان را آلت دست کرده صلح و آسایش داخلی ما را بهم زده‌اند .

دوم آنکه زبان رایج (ایرانی) زبانی نیست که کسی بخواهد تازه از خارج وارد آذربایجان کند و بر مردم تحمیل نماید ، این شکل دیگر فصیح و ادبی همان زبان آذری سابق خودشان است که قطران و همام بدان شعر گفته‌اند . زبان ترکی زبان خارجی است که از بیرون آمده و تحمیل شده است .

سوم آنکه زبانهای محلی محترم است ولی حق تقدم با زبان ملی میباشد همچنان که در قانون ۱۸۸۲ فرانسه نوشته شده : (زبان فرانسه تنها زبانیست که باید در مدارس ابتدائی تدریس شود) ، باید چنین قانونی نیز در ایران وضع شود تا اگر حق ((خودگردانی)) نسبی به استانها داده شد ، به وحدت ملی از این راه زبانی نرسد .

بهر حال زبان هدف نیست بلکه وسیله برای حفظ هدف که وطن است میباشد . ((ارنست رونان)) نویسنده و متفکر فرانسوی گوید :

((زبان وطن روحانی است و به تنهایی کافی نیست که تشکیل ملیت بدهد .)) همین معنی را با مضمونی دیگر شاعر شیرین زبان معاصر تبریزی ما شهریار گفته است :

اختلاف لهجه ملیت نرذاید بهر کس

ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان

زبان فارسی دری که در تاجیکستان ، افغانستان و ایران رسمی و عمومی است در خارج از حدود این سه کشور ، در سمرقند و بخارا (که جزو ازبکستان شده است) و کمی در پاکستان و غیره هنوز رواج دارد . طبق کنفرانس (بازیل نیکی تین) مستشرق روسی در پاریس که در جزوه‌ئی در آنجا چاپ شده ، در کردستان ترکیه میان کردان آنجا رواج ادبی و کتبی دارد . از صفحه ۲۲۵ آن جزوه عیناً بطور خلاصه ترجمه و نقل میکنم :

((. . . بیش از پیش ، زبان فارسی حائل‌های ایلات را میشکافد و جلو میرود . من شخصاً مطمئن شدم که از حمله ، افشارهای ترکی زبان آذربایجان فقط زبان فارسی را در مکاتباتشان بکار میبرند . رؤسای کرد حتی آنطرف مرز هم در ترکیه با فارسی مکاتبه میکنند . خلاصه ، زبان فارسی ، نه تنها به علل سیاسی و اداری قابل درک ، بل بسبب اینکه بوسیله آن سنتها و گذشته افتخار آميز حفظ میشود ، یکی از وسائل مهم استخوان‌بندی ملی است . بنابراین اهمیت ندارد که کلمات عربی زیادی را در خود پذیرفته است))

بگمان من اگر کلمات آذری و ترکی رایج در آذربایجان هم مانند کلمات عربی داخل در زبان فارسی بشود این زبان را مایه‌دارتر خواهد نمود و بوحدت زبان در آذربایجان کمک خواهد بود .

در مصاحبه‌ای که نماینده روزنامه اطلاعات با رئیس (پیش مرگان) کرد عراق نموده و در شماره ۱۳ تیرماه ۱۳۵۴ زیر عنوان (زبان فارسی اصیل) درج شده چنین میخوانیم :

لهجهٔ دلنشین فارسی فرمانده بریگاد گاوہ مرا به ذوق میآورد که با او بیشتر حرف بزنم . میپرسم : فارسی را کجا یاد گرفته‌ی ؟

— برادر ، زبان فارسی اصیل و دست نخورده را باید پیش ما آریائی نژادها جستجو کنی که بعزت کوهستانی بودن منطقه کمتر قومی توانسته بین ما راه یابد . شما در سراسر منطقه کردنشین عراق نیاز به مترجم انگلیسی و فارسی ندارید همه زبان شما را میفهمند و شما زبان همه را .

آیا بعضی آذربایجانیهای ((دوآتشه)) تصور میکنند که از ترکستان و تاتارستان و مغولستان آمده و این ناحیه را مسکون کرده‌اند یا معتقدند که اینها همان مردم سابق آذربایجانند که بزبان‌های آذری و تاتی و پهلوی متکلم بوده‌اند و در اثر مهاجمه‌ترکان و مغولان و تاتارها ترکی زبان شده‌اند . فرض اول صحیح نیست و گرنه باید تصور کنیم آذربایجانیهای قدیم مانند برف آب شده و در زمین فرورفته و آن تاتارها جای آنها را گرفته‌اند . البته مهاجمین که عده آنها به مراتب کمتر از ساکنین بومی بوده وجود داشته ولی در مردم بومی مستحیل شده‌اند و بدلایلی که کسروی و ماطق آورده‌اند زبان آن اقلیت چون فرمانفرما بوده بر ناحیه تحمیل شده است . مارکوآرت مستشرق بزرگ آلمانی در کتاب (ایران‌شهر) بزبان آلمانی می‌نویسد : ((اصلاً زبان حقیقی پهلوی زبان آذربایجان نیست که زبان کتبی اشکانیان بوده است))

عنصر نژاد در تشکیل ملتها

عنصر دیگری که ممکن است در تشکیل ملتها و ملیتها مورد توجه باشد (نژاد) است که آنهم نسبی میباشد .

جز نژادهای اصلی سیاه و سفید و زرد و سبزه و ((سرخ)) امریکائی ، که بواسطه رنگ پوست و شکل چشم و صورت بکلی از هم متمایزند ، تفکیک کلی و قطعی و جمعی نژادهای فرعی از هم مشکل است ، چه اینها بواسطه مهاجمه‌ها و مهاجرتها بارها بهم مخلوط شده‌اند . چند نای از آنها را برای نمونه ذکر میکنم :

مردمی که بنام ((سامی)) معروفند و یک شاخه از نژاد سفید میباشند ، افزوده بر عربهای سامی ، یهودیان هستند که خود را ، و آنان را دیگران ، نژاد خالص میپندارند ، در صورتی که چنین نیست .

در حالی که امت یهود با وجود اینکه با امتیهای دیگر کمتر مواصلت کرده خالص‌نمانده و با اینکه خواسته است خلق گزیده و خالص‌باشد، نتوانسته‌است. دیگر ملت‌ها که بهم جوشیده و بارها مخلوط شده چگونه می‌توانند ادعای خالص بودن بنمایند.

نژاد در ملت فرانسه بموجب کتاب ((وحدت فرانسوی)) تألیف پرنو (۱) در ترکیب ملت فرانسه که از لحاظ سطحی اکنون بطور خالص می‌آید چنین می‌خوانیم:

((عناصری که ملت فرانسه را در طول تاریخ تشکیل داده عبارتند از لیگورها، یونانیها، طوائف مختلف سلت، بلژیکها، ایرها، رومیها، ویگتها، آنها، اندالها، بورگنדהا، استروگتها، هونها و غیره، و در مرحله بعدتر (فرانکها) که محتملاً از شمال (اسکاندیناوی) آمده و اسم خود را به ملت و کشور فرانسه داده‌اند.))

ملاحظه میشود که ملت فرانسه که یک ملت یک‌دستی بنظر میرسد، یک‌دست نیست. جز باسک‌های جنوب غربی (که درست معلوم نیست کی و از کجا آمده و زبان باسک با چه زبانی ریشه مشترک دارد) و (برتنهای شمال غربی که همان سلت‌های قدیم هستند). بشرح فوق دیده میشود که ملت فرانسه مرکب از طوائف مختلف بوده است. اما امروز وقتی گفته میشود فرانسه و زبان فرانسوی یک ملت و یک زبان مشخص فراگیر در تمامی کشور فرانسه میباشد.

نژاد در ملت انگلستان از روزنامه زورنال دوزن ۸/۷/۱۹۷۳ بخلاصه نقل میکنم

اولین ساکنان شناخته شده در جزیره بریتانیا (ایرها) هستند، همانها که نام خود را به شبه جزیره اسپانیا داده و اکنون هواپیمائی اسپانیا نیز بهمان نام (ایبریا) نامیده میشود. بعد (سلتها) که در ناحیه واقع میان رودهای رن و دانوب سکونت داشتند آمدند. اینها مردمان فعال، مودی و جنگی و برای استقلال خود حسود بودند. بعد سزار امپراطور روم آنجا را مسخر کرد (۵۵ سال قبل از میلاد) در ۴۳ سال بعد از میلاد پنجاه هزار سپاهی رومی پیاده شد و رومیها شهر لندن را احداث کردند. رومیها مدت چهارصد سال در آنجا حکومت کردند. لندنیها بزبان لاتین متکلم شدند که آثار و کلمات آن زبان هم اکنون در زبان انگلیسی موجود است. انگلیسها همراه با زبان رومی تمدن را از رومیها آموختند. بعد، مدت ۵ قرن حمله و هجومهای ژرمنها، انگلها، ساکسونها و غیره دوام داشت و نا امنی، غارت و جنگ جایگیر ((صلح رومی)) (۲) گرید، از آن زمان یک نوع عدم اعتماد و اطمینان شدیدی درباره ساکنان قاره (اروپا) برای جزیره نشینان بریتانیا ایجاد شد. کلمات زبان ژرمنی یا کلمات لاتینی مخلوط گردید و ملت کنونی (انگلساکسون) و زبان انگلیسی فعلی بوجود آمد.

نژاد در ملت اسپانیا غیر از مردم شمال غربی که زبان بکلی مخصوص خود دارند

که با هیچ زبانها شبیه نیست (جز گویاکمی به زبان گرجی در قفقاز) و معلوم نیست که از کجا به اینجا آمده‌اند، و (کاتالنها) که در شمال شرقی شبه جزیره سکونت دارند و با دیگر اسپانیائیها فرق چندانی جز در زبانشان که با اسپانیولی شبیه است ندارند، تصور نشود که دیگر مردم اسپانیا تماماً یک‌دست هستند. نه، چنین نیست. وقتی بتاریخ جغرافیائی یا جغرافیای تاریخی آن کشور هم نگاه کنیم می‌بینیم که اول (ایرها) که از نژاد بربر افریقای بودند و از جبال اطلس مراکش آمدند و اسم خود را هم به شبه جزیره (ایبریا) دادند، بعد (سلتها)

از شمال آمدند و بایربرها مخلوط شده تشکیل ملت (سلت و بربر) دادند، سپس (فنیقیها) از شرق نزدیک (لبنان فعلی) و بعد (کارتاژیها) از شمال آفریقا (تونس کنونی) و بعدتر (یونانیها) از اروپای جنوب شرقی، و پس از رومیها و بعد (ویزیگتها) و بعدتر عربها و بربرها و یهودیان آمدند و ویزگتها را مغلوب کردند. تا زیبا هفتصد سال در اسپانیا سلطنت کردند. بنابراین ملت کنونی اسپانیا تا آنجا که تاریخ خبر میدهد مخلوطی از همه این نژادهای آفریقائی، آسیائی و اروپائی میباشد، که در طول زمان زبانهای مختلف داشته ولی اکنون زبان عمومی و ملی رسمی آن کشور اسپانیولی میباشد.

ملت و دولت ایتالیا در کتاب (وحدت ایتالیا) گفته شده در سیاسی ایتالیایی سواد، نداشتن وضع تمامیت ارضی و وحدت ملی بود. در سال ۱۸۵۰ عده بی سوادان ۶۴ درصد از مردان و ۷۷ درصد از زنان بود. در بعضی نقاط آن کم و بیش از ۵۴ درصد بیسواد بودند. دولت به اسواد کردن مردم پرداخت. پیشرفت فرهنگ بود که باعث وحدت ملی ایتالیا شد.

در ابتدای قرن ۱۹ هجری ایتالیا، به گفته (مترنیخ) صدر اعظم مدیر و مقتدر اتریش، بیش از یک ((اصطلاح جغرافیائی)) چیزی نبود، یعنی ناحیه ای بود که نه دولت مهمی داشت، نه ملتی بمعنی سیاسی کلمه. بعد که سیاستمدار بزرگ (کاوور) ظهور کرد، ایتالیای متحد و معتبری ساخت.

کشور و ملت سوئیس دولت سوئیس که نام دیگر آن ((متحد هلوئیک)) میباشد کشور بیست و چهار مرتبه از کشور ایران کوچکتر ولی در عین حال از دول مهم دنیا شمرده میشود. این کشور میان چهار دولت معظم (آلمان، فرانسه، ایتالیا، و اتریش) قرار دارد و مرکب از بیست و چند کانتن میباشد که دارای دو مذهب (کاتولیک و پروتستان)، دو نژاد فرعی (ژرمن و لاتین) و سه زبان عمده (آلمانی، فرانسوی و ایتالیائی) هستند. بواسطه تنوع آنها و بحکم تاریخ و جغرافیا یعنی ضرورت سیاست جغرافیائی، سیاست نظامی بین المللی، و این دولت، پس از شکست ناپلئون و کنگره صلح وین در سال ۱۸۱۵ استوار بجای خود و روی پای خود ایستاده است. کانتن ها برای اداره امور داخلی خود اختیاراتی دارند که اخیراً در ایران آنرا به ((خودگردانی)) تعبیر کرده اند. با وجود این هیچ یک از کانتنها ادعای خاص و سرحدائی ندارند. در دو جنگ بزرگ جهانی متخاصمان به بیطرفی و احترام گذاشتند. مترنیخ صدر اعظم مدیر و مقتدر اتریش زمانی که امپراطوری بزرگی میبود و او یکی از گردانندگان کنگره وین بود اظهار داشت که اگر در مرکز اروپا این سوئیس بطور طبیعی وجود نداشت میبایست مصنوعی آنرا ساخت و بجایش گذاشت.

خود سوئیسها شاعری دارند که میگوید : ((یکی برای همه ، همه برای یکی)) ، که بواسطه گوناگونی که دارند و در عین حال متحد و یکتا میباشند این شعار دیگر هم دارند : ((وحدت در گوناگونی))

استقلال و آزادی و تمامیت ارضی سوئیس مرهون دوجیز اصلی و عمده میباشد : یکی اقتضای سیاست عمومی اروپا ، بطوری که صدراعظم اطریش هم اشاره کرده ، و دیگر وطن پرستی و استواری وحدت و همبستگی سوئیسها . زورخیها که برانسان آلمانی و مذهبشان پرتستان است خود راملت جداگانه ای از ملت سوئیس نمیدانند و نمیگویند ما ملت زوریخ هستیم ، همچنان ، اهالی (فریبورگ) که کاتولیک و زبانشان فرانسه است خود را ملت فریبورگ نمی نامند بلکه خویش را ملت سوئیس میدانند .

اینرا بدان سبب آوردم تا در ایران بعضی تصور نکنند ، همچنان که در سوئیس کانتونها ((خود مختاری داخلی)) یا ((خودگردانی)) دارند ، در ایران هم بسبب تعدد مذاهب و زبان میتوان ((سوئسی)) ساخت . هر کشور و هر ملت بانوجه به تاریخ و جغرافیای او و همسایه هایش وضع خاصی دارد که قابل مقایسه با دیگر کشورها نمیشد .

برای نشان دادن وطن پرستی ملت سوئیس یک نمونه که محسوس شده است می آورم : روی پرچم کانتن (ود) که شهر دانشگاهی لوزان مرکز آنست ، نوشته شده ((آزادی و وطن)) و از وطن منظورشان سوئیس است نه کانتن و د .

نژاد و ملت و ملیت در ایران

در ایران و افغانستان هم مانند کشورهای دیگر نژادهای مختلف در طول زمان بهم مخلوط شده اند و نژاد خالص وجود ندارد . اما این نژاد مخلوط چنان بهم جوش خورده که یک پارچه شده است . بطور تحقیق چون علیه بانژاد آریین بوده نژادهای دیگر یونانی ، عرب ، ترک ، مغول در نژاد آریین حل شده است بطوری که قاجار و قشقائی و افشار و مراغهای و تبریزی ، ترک و تاتار و مغول نیستند و عرب زبانهای خورستانی و سادات ایران عرب نمیشاند کردها و بلوچها و آذربایجانیها از نژاد ایرانی هستند . تنها مردمی که از نژاد زرد در ایران میباشند و بواسطه چشم و صورت ، قیافه زرد پوستان را حفظ کرده اند ترکمنها هستند که عده آنها در اینجا زیاد نیست . ولی آنها هم داخل در ملت و ملیت ایرانی هستند زیرا چنان که بالاتر گفتم نژاد در ملیت نباید تاءثیر داشته باشد .

بهر حال مانند همه دولتها و ملت های جهان ، که چند نمونه از آنها را نشان دادیم دولت و ملت ایران هم یکدست نبوده است ، اما آنچه بوده اکنون تشکیل یک دولت واحد سیاسی میدهد ، مانند فرانسه ، ایتالیا ، ، اسپانیا ، انگلیس و غیره . وقتی به جغرافیای تاریخی فلات

ایران نگاه کنیم می بینیم آذربایجان و کردستان و خوزستان که در مغرب ایران قرار دارند با دیگر استانها همیشه یا در اکثر زمانها، چه بوسیله خود ایرانیها اداره میشده و چه بوسیله مهاجمان و عرب و ترک، داخل در محدوده (وطن - ایران) بوده است. دولت ماد که قبل از هخامنشیان پارسی در مغرب ایران حکومت داشت آن هم یک شاخه از مردم آریائی ایرانی این مرز و بوم بود. مادیها تا آن حد با پارسیها یگانه بودند که دولت همسایه یونانی، آنها و پارسیها را یکی دانسته، و جنگهایی که با هخامنشیهای پارسی کرده اند آنها جنگهای مادی نامیده اند و بهمین نام اکنون در تاریخ معروف است. مادی و پارسی، یا کرد و فارسی، چنان است که گفته شود گیلکی و عراقی یا خراسانی و مازندرانی.

بنابر این، برخلاف ادعای بعضی کسان، نه نژاد خالص وجود دارد و نه برای تشکیل ملت و دولت ملی ضرورتی دارد. اشخاصی که در یک وطن جغرافیائی و تاریخی مشترکی، در یک دولت و ملت، زندگانی میکنند داخل در ملیت آن وطن و دولت مشترک هستند.

هم ممکن است یک ملت ترکیب شده باشد از نژادهای مختلف و هم یک نژاد تقسیم شده باشد به ملت های گوناگون، چنان که سپاهان آمریکا و سرخ پوستان آنجا داخل در ملت امریکاییند و همچنان که عربها تقسیم شده اند به چند ملت: مصر، شام، عراق، مراکش، و غیره. پس تعصب نژادی درست نیست. باید گفت هر کس اهل کشوریست که آن کشور وطن اوست. باید همه کسان در حفظ وطن خود مانند خانه خویش پایداری کنند. نه طمع به کشور همسایه نمایند و نه بگذارند همسایه جزئی از خاکشان را برآید. این است معنی تمامیت ارضی. اگر همسایه ای تجاوز کند و قطعه ای را تصرف و تملک نماید بالطبع چشم مالک اصلی به دنبال آنست. بگفته مولوی:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

در پایان گفتار می افزایم مهاجمانی که در زمانهای قدیم به کشور ما تاخته و زبان خود را هم تحمیل کرده، تدریجا در جمعیت بومی حل شده و ایرانی گردیده اند. این گونه دخل و تصرفها و امتزاجها در بیشتر کشورهای دنیا صورت گرفته است. نیکی ترین مستشرق روسی در ۱۹۳۹ - ۱ - ۲۹ ضمن کنفرانسی که در پاریس زیر عنوان (ملت ایرانی) داده و در رساله ای همان جا چاپ شده در صفحه ۲۱۳ بطور خلاصه میگوید: ((... دسته های عرب، ترک و مغول نوبه به نوبه به ایران سرازیر شدند، ولی ایران میان ملت های بزرگ تاریخی استثناء نبوده است. ترکیب و اختلاط نژادی آن اکنون هم رنگی و هم نواختی کامل دارد. موضوع نژاد امریست مربوط به علوم طبیعی، اما ملت، موضوع تاریخی، سیاسی و اجتماعی میباشد.))